

مهدی فرمانیان
لیلا ثمنی

نقد دو کتاب آشنایی با فرق تسنن و آشنایی با فرق تشیع

۲۸۴-۲۶۹

نقد دو کتاب «آشنایی با فرق تسنن» و «آشنایی با فرق تشیع»

مهدی فرمانیان / لیلا ثمنی

چکیده: دو کتاب «فرق تشیع» و «فرق اهل تسنن» به معرفی فرقه‌های مختلف اسلامی پرداخته‌اند. این دو کتاب علی‌رغم محاسن و نقاط قوتی که دارند دارای نقاط ضعفی نیز هستند. با توجه به تجدید چاپ‌های متعدد، اعتماد بالا به این دو کتاب و استفاده از این دو به عنوان منبع درسی در حوزه و دانشگاه، نقد این دو کتاب ضروری و غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. نقد این دو کتاب در سه بخش ساختاری، محتوایی و نگارشی، مورد بررسی قرار گرفته است که ضمن آن به ارزیابی نقاط قوت و ضعف اثر با بیان شاهد مثال و گاهی با ارائه نمونه‌های متعدد پرداخته شده است. امید است با تقویت نکات مثبت و برطرف کردن پاره‌ای اشکالات بتوان خدمتی به پیشبرد علوم اسلامی نمود.

کلیدواژه‌گان: نقد کتاب، فرق تشیع، فرق تسنن.

A Review of Two Books: *An Introduction to the Sunni sects and an Introduction to the Shiite Sects*

By: Leila Thamani

Abstract: *An Introduction to the Sunni Sects* and *An Introduction to the Shiite Sects* are two books which are about different sects of Islam. In spite of the merits and strengths that these two books have, they also have some weaknesses. With regard to the books' several reprints, their gaining great trust, and their being used as a main source in both university and the Seminary school, the critique of these two books seems necessary and inevitable. These two books have been reviewed in three parts of structure, content, and writing. While mentioning the strong and weak points of the work, the author of the paper presents some examples of the text. It is to be hoped that reinforcing the positive points, and working on the problems of the books can help improve the Islamic sciences.

Key words: book review, Shiite sects, Sunni sects.

نقد کتابی (التعریف بفرق أهل السنة) و (التعریف بفرق الشيعة)

لیلی ثمنی

موضوع کتابی فرق تشیع (= فریق الشیعة) و فرق اهل تسنن (= فریق أهل السنة) كما هو واضح من عنوانیها أيضاً هو التعریف بمختلف الفرق الإسلامية. وهذان الكتابان رغم ما فیهما من المحاسن ونقاط القوة، إلا أنهما لا یخلوان من نقاط الضعف والإیراد أيضاً.

ونظراً لما امتاز به هذان الكتابان من تکرار وإعادة طباعتیها، وما حظیاً به من الاعتماد الواسع، والاستفادة منهما ضمن المصادر الدراسية في الحوزة والجامعة، فإن نقد هذين الكتابين يبدو من الأمور الواجبة والتي لا یمكن التغافل عنها.

ویأتي نقد هذين الكتابين ضمن ثلاثة أقسام، يتناول أحدها البحث في شكل الكتاب، والثاني محتواه، والثالث طريقة تدوينه. وفي سياق ذلك يتم تقييم نقاط قوة هذا الكتاب ونقاط ضعفه، مع الإشارة في كل نقطة إلى أحد الأمثلة علیها، والتي تعدد في بعض النقاط أحياناً.

والمأمول تأكيد وتدعيم نقاط القوة وحل بعض الإشکالات، وبذلك نكون قد ساهمنا في تطوّر العلوم الإسلامية.

المفردات الأساسية: نقد الكتاب، فرق الشيعة، فرق السنة.

نقد دو کتاب آشنایی با فرق تسنن و آشنایی با فرق تشیع

— مهدی فرمانیان
لیلا ثمنی

آشنایی با فرق تسنن، مهدی
فرمانیان، قم: مرکز مدیریت
حوزه علمیه، ۱۳۸۹

آشنایی با فرق تشیع، مهدی
فرمانیان، قم: مرکز مدیریت
حوزه علمیه، ۱۳۸۷

اشاره

در تدوین یک کتاب سودمند به خصوص کتاب آموزشی که به عنوان منبع درسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد به نکات زیاد و جوانب مختلفی باید دقت شود. خصوصاً اگر کتابی برای تدریس در سطح دانشگاه‌ها یا حوزه‌های علمیه آن هم در مقاطع مختلف کارشناسی، کارشناسی ارشد و حتی دکتری و نیز در سطوح مختلف حوزه‌های علمیه خواهران و برادران مورد استفاده قرار گیرد.

دو کتابی که در این مقاله نقد و بررسی شده است، از کتاب‌های ارزشمندی هستند که به عنوان منبع و درس‌نامه برای آشنایی مختصر و مفید با فرقه‌های متعدد و منشعب شده در دو مذهب شیعه و سنی بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند و به علت نکات مثبت و نقاط قوت فراوانی که دارند مورد اعتماد تعداد زیادی از اساتید، طلاب، دانشجویان و محققان واقع شده‌اند. معرفی اجمالی فرقه‌ها ضمن هر درس با بیان نکات ضروری و مورد نیاز برای آشنایی با فرقه‌ها، طولانی نبودن دروس، رعایت ترتیب دروس متناسب با تأخر و تقدم زمانی شکل‌گیری فرقه‌ها، بیان پرسش در انتهای هر درس، معرفی منابع ارزشمند متناسب با موضوع هر درس در انتهای درس‌ها و بسیاری دیگر از نکات مثبت که در ادامه نیز به آنها اشاره خواهد شد، از مواردی است که جایگاه ارزشی کتاب‌ها را غیرقابل انکار می‌نماید، اما بدیهی است که هر اثری معایب و نقاط ضعفی نیز دارد و نظریه اینکه منظور از نقد یک اثر، بررسی هر دو جنبه مثبت و منفی اثر است، در این مقاله سعی شده ذیل هر عنوانی، هم به بیان نکات مثبت آن پرداخته و شاهد مثال مناسب آن معرفی شود و هم با توجه به اعتماد گسترده و استفاده بالایی که از این دو منبع مورد بحث شده است و به تبع مورد چاپ‌های متعدد قرار گرفته است، به بیان نقاط ضعف کتاب نیز پرداخته شود. بنابراین ضمن تشکر فراوان از نویسندگان بسیار محترم این دو کتاب ارزشمند تلاش شده است که با نقد این آثار گران‌بها گامی در تقویت نقاط قوت و اصلاح نقاط منفی برداشته شود تا شاید خدمتی به مخاطبان این کتاب‌ها و در راستای آن به توسعه دانش اسلامی باشد.

این مقاله در سه بخش به نقد آثار پرداخته است: ابتدا از لحاظ ساختاری، سپس از نظر محتوایی و در نهایت از لحاظ نگارشی.

الف) نقد ساختاری

در این مقاله ابتدا دو کتاب مورد بحث از جهت ساختاری نقد و بررسی شده‌اند و پس از آن به نقد محتوایی و نگارشی پرداخته شده است. در نقد ساختاری در واقع دو کتاب از منظر کیفیت چینش دروس و مطالب، مدیریت طرح مباحث از منظر وجود تناسب میان مباحث، انسجام مباحث و عدم تکرار مطالب ارزیابی می‌شود. همچنین کیفیت عنوان‌گذاری، ارتباط منطقی عناوین و نیز مدیریت ارجاعات در کتاب‌ها نقد و بررسی می‌شود.

مدیریت در چینش دروس و مطالب

نویسنده علاوه بر گزینش مطالب صحیح و متقن باید قدرت انتقال مفاهیم مورد نظر را داشته باشد. یکی

پیدا می‌کرد. با این روش نه تنها خواننده، بلکه نویسنده نیز دچار مشکل نمی‌شد. مثلاً تحت عنوان ادوار شیعه عناوین زیر می‌آمد:
دوران اختفای شیعه (دوران خلفا)

دوران بروز و ظهور شیعه (دوران خلافت علی علیه السلام)

دوران سختی شیعه یا شیعه در عصر اموی یا معاویه

دوران گسترش شیعه (دوران امام حسین و امام سجاد (علیهما السلام))

دوران تبیین شیعه (دوران امامین صادقین (علیهما السلام))

دوران عباسیان و شیعه

دوران دیگر امامان (علیهم السلام)

دوران شیعه بعد غیبت امام زمان (عج) (قرن ۴ به بعد)

...

اگر این کار انجام می‌شد مطالب تکرار نمی‌شد و خواننده گیج نمی‌شد که چرا بعضی مطالب تکرار شده و هر بار از زاویه‌ای به آن پرداخته شده، ولی ارتباطی ایجاد نشده است؟! قطعاً بدون ایجاد ارتباط منطقی و نظم خاص میان دروس و مباحث، دستیابی به هدف دشوار می‌شود.

چینش مطالب

علاوه بر لزوم رعایت ترتیب منطقی دروس، ایجاد ارتباط منطقی میان مطالب نیز از ضروریات تحقیق است. در واقع یکی از مهم‌ترین عواملی که در انتقال مطلب مورد نظریه خواننده نقش شایانی دارد نحوه چینش آن است. چینش مطالب باید به گونه‌ای باشد که هر مبحث خواننده را به هدف مورد نظر نزدیک تر کند. اگر تقدم و تأخر مطالب ملاک روشنی نداشته باشد، دستیابی به مطلب سخت خواهد شد. ممکن است ملاک ترتیب بندی مطالب، ارتباط مستقیم مباحث، میزان اهمیت موضوع، رعایت اصول و استانداردهای نگارش یا دلایل دیگری باشد، اما به هر نحو حداقل باید ملاک نزد نویسنده روشن و مورد اتباع باشد. مثلاً در استاندارد کنونی تحقیقات، مبحث تعاریف بردیگر مباحث مقدم است، بنابراین در درس اول شایسته بود بعد از تعریف فرق، تعریف اهل تسنن هم می‌آمد و پس از آن پیشینه و علل و غیره می‌آمد تا به این صورت مباحث تعریف بردیگر مباحث مقدم می‌شد.

در ضمن لازم است مطالب هر یک از پاراگراف‌ها نیز با نظم منطقی و به نحو صحیح چینش شوند تا خللی در انتقال مفاهیم صورت نگیرد. در علم نویسندگی یکی از ضروریات مدیریت ورود و خروج مباحث است به این معنا که باید ارتباط هر پاراگراف با بعد و

از لوازم انتقال درست مفاهیم توان برقراری ارتباط میان مباحث و مطالب است. بنابراین نویسنده نیاز دارد علاوه بر اشراف به مباحث، در چینش آنها نیز مدیریت داشته باشد.

چینش دروس

در یک کتاب آموزشی مثل کتاب‌های مورد بحث که در مقام احصای تمام فرقه‌های اسلامی است، انتظار می‌رود دلیل تقدم و تأخر فرقه‌ها بیان شود و توضیح داده شود که از کجا شروع می‌کنیم و به کجا ختم می‌کنیم، اما متأسفانه در این دو کتاب نقشه راه مبهم است و خواننده باید آن را حدس بزند یا بعد از اتمام کتاب کشف نماید.

در این دو کتاب دلیل چینش دروس مشخص نشده است. شیوه صحیح و مرسوم در تحقیق این است که مؤلف در ابتدای کتاب مثلاً در مقدمه یا مدخل در رابطه با روند کار توضیح مختصری بدهد. باید معلوم شود که ترتیب «فرق» و تقدم و تأخر آنها بر چه اساسی است؟ آیا به ترتیب اهمیت است یا وفور جمعیت معتقدان به آن فرقه است؟ آیا ملاک چینش تأخر و تقدم زمانی است؟ یا اینکه اصلاً ملاک خاصی نداشته است؟ این مسئله مهمی است که خواننده را در درک هر چه بهتر مقصود متکلم هدایت می‌کند، پس امری ضروری است.

برای نمونه درس دوم کتاب فرق تسنن با عنوان «عثمانیه» شروع شده است و بدون هیچ مقدمه‌ای به بررسی فرقه عثمانی پرداخته شده است. انتظار می‌رفت در کلیات (درس اول) یا مقدمه این درس (درس دوم)، نام فرقه‌ها و دلیل انتخاب آنها در یک نگاه اجمالی بیان می‌شد یا حداقل مبنای شمارش فرقه‌ها، تعداد آنها یا لاقال دلیل شروع از این فرقه بیان می‌شد.

نمونه دیگر در کتاب فرق تشیع اینکه درس سوم فرق تشیع به علت بی‌ارتباطی به دروس قبلی و بعدی و فاصله ایجاد کردن وسط مبحث تشیع نباید در اینجا می‌آمد و حداکثر اینکه به عنوان درس هشتم می‌آمد و درس چهارم فرق تشیع بهتر بود در ادامه درس دوم می‌آمد؛ چراکه از نظر تاریخی هم، طبق تصریح خود نویسنده، متقدم بر کیسانیه است. با وجود این معلوم نیست چرا بین درس ۲ و (۴ و ۵ و ۶) فاصله افتاده است؟! می‌بایست ملاک چینش درس‌ها مشخص شود تا یا این اشتباه صورت نگیرد یا طبق ملاک چنین مسئله‌ای قابل توجیه باشد.

علاوه بر آن سه درس ۴ و ۵ و ۶ نیز بهتر بود تحت عنوان «ادوار شیعه» بیان می‌شد تا ارتباط آنها حفظ می‌شد و ترتیب منطقی

رویه واحد، سؤالات زیادی را ایجاد می‌کند؛ علاوه بر اینکه گاهی مباحث مبهم باقی می‌مانند.

برای نمونه در درس‌های ۶ و ۱۰ و ۱۳ عقاید معتزله، اشاعره و ماتریدیه به طور مفصل مطرح می‌شوند، به گونه‌ای که خواننده گمان می‌کند رسالت این کتاب بیان عقاید مذاهب است. این در حالی است که در درس هشتم عقاید اصحاب حدیث به طور مجمل و در درس چهاردهم عقاید ابن تیمیه خیلی پشت سرهم و فشرده در پنج صفحه ذیل یک عنوان به نحو خسته‌کننده‌ای بیان می‌شود. این روش به مخاطب تلقین می‌کند که نویسنده دروس مختلف، افرادی با سلیقه‌های متفاوت بوده‌اند و یک ناظر واحد بر این کتاب وجود نداشته است یا اینکه نویسنده هر درس را در زمانی و بدون توجه به روش متخذ در دروس دیگر تدوین کرده است.

انسجام مباحث

در دو کتاب مورد بحث گاهی دیده می‌شود که مطالب بی‌ارتباط، بدون بیان دلیل مطرح شده‌اند. این امر باعث گسست مباحث و گاهی تعجب مخاطب می‌شود؛ چون نمی‌تواند توجیهی برای ارتباط مباحث پیدا کند. برای نمونه در کتاب فرق تسنن در درس ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ مطالبی ذیل هریک از عناوین عصر و حی، عصر صحابه و عصر تابعین مطرح شده‌اند. این مطالب اگرچه بسیار مفیدند و جمع‌آوری خوبی هم صورت گرفته است، ولی آیا نویسنده به ارتباط این مسائل با فرق تسنن توجهی داشته است؟!

تکرار مطالب

در این دو کتاب مواردی دیده می‌شود که مطالب تکرار شده‌اند. گاهی حتی تکرار جمله یا عبارتی با فاصله بسیار کوتاهی صورت گرفته است که دلیل آن مشخص نشده است یا به نظر نمی‌رسد که دلیلی داشته باشد. مثلاً در کتاب «فرق تسنن» عقاید کلامی ماتریدیه و اینکه ماتریدیان پیرو ابوحنیفه‌اند، در اول و آخر یک صفحه (۵۶) تکرار شده است یا در درس هفتم اسامی بزرگان معتزله برای چندمین بار ذکر شده است. آیا واقعاً تکرار آن ضروری بوده است؟! نمونه دیگر اینکه در کتاب فرق تسنن مطالب ذیل عنوان «واصل بن عطا» در صفحه ۸۵، عیناً در صفحه ۶۶ بیان شده بود و دلیل تکرار آن نامعلوم است.

گاهی نیز تکرار مطلب آن را پیچیده‌تر کرده است. برای نمونه در ص ۶۷ کتاب فرق تسنن عبارات طولانی و جملات نارس و تکرار مطلب به فهم مطلب خدشه وارد کرده است؛ حال آنکه نویسنده در نظر داشته با تکرار مطلب تفهیم شود، نه اینکه پیچیده‌تر شود.

قبلش مشخص و معلوم باشد. این ارتباط گاهی با بیان یک جمله بلند یا کوتاه است و گاهی حتی با بیان یک کلمه یا حرف برقرار می‌شود و در نتیجه کمک می‌کند تا انسجام مطالب حفظ گردد، اما در این دو کتاب، در اکثر موارد، ورود به مباحث بدون مقدمه صورت گرفته است و به بیان علمی تر انتقال دهنده در ابتدای پاراگراف‌ها وجود ندارد و خواننده نمی‌تواند دلیل ورود به این بحث و ارتباط آن با قبل و بعد را بفهمد، در نتیجه گاهی مخاطب مجبور می‌شود بعد از مطالعه دوباره برگردد و مباحث را مرور کند تا شاید بتواند ارتباط مطالب را به دست آورد.

این نکته مهم گاهی رعایت شده است. برای نمونه درس ۱۸ از کتاب «فرق تشیع» نسبتاً چینش صحیحی دارد و به خصوص در صفحه ۱۵۹ ذیل عنوان «عقاید غالیان»، مقدمه چینی خوب و مناسبی دیده می‌شود که کمتر در این کتاب دیده شده است. این روش موجب درک بهتر مطالب و کمک به ایجاد ارتباط میان مطالب می‌نماید.

از دیگر اشکالاتی که در زمینه چینش مطالب دیده می‌شود این است که گاهی مطلبی که در واقع مقدمه بوده، در غیر جای خود و با کاربردی غیرمقدمی استفاده شده است؛ مثلاً در کتاب فرق تسنن آنچه تحت عنوان تاریخ پیدایش مرجئه ذکر شده، (تا یک صفحه) مناسب بود قبل از درس دوم و به عنوان مقدمه عثمانیه، خوارج و مرجئه (هرسه) می‌آمد. در این صورت مدخل خوبی برای هرسه درس وجود داشت.

مدیریت در طرح مباحث

مدیریت در طرح مباحث به این معناست که مباحث به گونه‌ای انتخاب و چینش شوند که هم متناسب بوده و هم دارای انسجام منطقی باشند و در ضمن تکراری نباشند.

تناسب میان مباحث

رعایت استاندارد در عناصر و اجزای هر درس به هر چه بهتر شدن محتوا نیز کمک می‌کند. وحدت رویه در ارائه مباحث از جمله موارد استاندارد است که رعایت آن الزامی است. برای نمونه در کتاب فرق تشیع، در بعضی موارد، عقاید با توضیحات زیادی آمده و نقد شده است، اما گاهی خیلی سریع و کوتاه به بیان اعتقادات فرقه‌ای پرداخته شده است. معلوم نیست دلیل بیان توضیحات بیشتری کمتر چیست؟ آیا واقعاً سلیقه نویسنده، علاقه نویسنده، اشراف نویسنده یا دلیل دیگری دارد؟! شاید هم بعضی فرقه‌ها اعتقادات بیشتری دارند و بعضی کمتر! به هر حال عدم

مدیریت عناوین

برای مدیریت عناوین اولین نکته اختصاص دادن عناوین است و این عنوان می‌بایست دارای شرایطی باشد، مانند اینکه با محتوای ذیل خود مطابقت داشته باشد. با دیگر عناوین مرتبط ارتباطش برقرار باشد. با زیرمجموعه‌های خود هم‌نام نباشد. شماره‌گذاری شده باشد و شرایط صحت آن رعایت شده باشد که در ادامه به توضیح هریک از شرایط شش‌گانه مدیریت عنوان پرداخته شده است. البته در بعضی موارد نادر مدیریت عناوین به خوبی صورت گرفته است. مثلاً در کتاب فرق تسنن، بحث از «معتزله» که ضمن سه درس به آن پرداخته شده است، به نسبت دارای ترتیب منطقی و مناسبی میان عنوان‌هاست و استفاده از اعداد ترتیبی در عناوین مباحث را مرتب و منظم نموده است.

اختصاص عنوان

عنوان دادن به مباحث یکی از مسائل خیلی مهم در مقاله است که مخاطب را در فهم هر چه بیشتر مباحث و استدلال‌ات نویسنده کمک کرده و موجب انسجام مطالب می‌شود. به همین دلیل است که در تمام مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتب، فصل‌بندی مطالب از ارکان اصلی به شمار می‌رود. حتی اگر برخی معتقد باشند کتاب نیاز به عنوان دهی ندارد، ولی در کتاب درسی، عدم اختصاص عنوان نقص بزرگی محسوب می‌شود. متأسفانه در موارد زیادی با مشکل عدم اختصاص عنوان مواجه هستیم که به دلیل اهمیت موضوع به مواردی از آن اشاره می‌شود:

درس هشتم فرق تسنن، حدود ۲ صفحه مطالب بدون هیچ عنوانی آمده است. مطالب این دو صفحه در تعریف و تبیین اصحاب حدیث و ارتباط آن با سلف و تعریف سلف است و در نهایت تطورات سلفیه را بیان می‌کند. پس می‌توان به راحتی برای آنها عنوان اختصاص داد.

درس ۱۷ فرق تشیع، ذیل «تعریف غلو» مناسب بود که پاراگراف اول عنوان «معنای لغوی غلو» و از ابتدای صفحه ۱۴۱ عنوان «معنای اصطلاحی غلو» زده می‌شد.

صفحه ۵۰، ذیل عنوان «اعتقادات اباضیه» تمام بحث که در بیشتر از یک صفحه است در یک پاراگراف آمده است که بسیار خسته‌کننده و به دور از ادبیات سلیس فارسی است. شایسته بود با اختصاص عناوین متنوع، مباحث به نحوزیباتر و بهتری منتقل می‌شد.

درس سوم از کتاب فرق تسنن، سه صفحه (از درس چهار صفحه‌ای) مطالب مختلف (صفحات ۵۳-۵۶) همه تحت یک عنوان «تاریخ پیدایش مرجئه» آمده که معلوم نیست اولاً منظور از تاریخ پیدایش چیست؟ ثانیاً آیا واقعاً تمام سه صفحه، تاریخ پیدایش مرجئه است؟!

مبحث اول درس هفدهم فرق تسنن دو صفحه هیچ عنوانی ندارد.

قسمت اول درس سوم فرق تشیع بدون عنوان آمده است. علاوه بر آن تمام مطالب آن (به جز چند خط آخر ص ۳۷ و اول ص ۳۸ و شعری که به نظر غیر ضروری است) تکراری بوده و در قسمت‌های بعد در موارد مرتبط آمده‌اند. پس یا باید عنوانی داشته باشد که تمایز هدف این قسمت از دیگر قسمت‌ها را نشان دهد یا اینکه تکرار است.

درس سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم فرق تشیع ابتدای درس که عنوان ندارد و در ادامه بعد از دو صفحه عنوان‌های «سازمان دعوت اسماعیلیه» و «معاد» دیده می‌شود. این عدم دقت در عناوین برای خواننده ایجاد مشکل می‌نماید.

ضمیمه تشیع، ابتدای مطلب بایه در حدود دو صفحه عنوان ندارد.

در بعضی موارد هم دیده می‌شود که با توجه به ضرورت و اهمیت بحث نیاز به اختصاص زیرعنوان دیگری وجود دارد که جای آن خالی است. برای مثال در صفحه ۷۱ ذیل عنوان «عوامل ناکامی و افول تفکر اعتزال» دو مورد نام برده شده، ولی با توجه به اینکه در خط آخر گفته شده «ضربه اصلی بر معتزله را اشعری وارد کرده» شایسته بود که عنوان سوم هم با نام «ظهور اشعری» آورده می‌شد.

انتخاب عنوان صحیح

از مهم‌ترین مسائل در عنوان مطالب انتخاب عنوان صحیح است. از شرایط صحت عنوان می‌توان به لزوم مصدری بودن آن و دلالت داشتن بر محتوای آن و ... اشاره کرد.

عنوان هیچ‌گاه نمی‌تواند جمله باشد. برای نمونه در درس ششم فرق تشیع صفحه ۶۶ ابتدای جمله این چنین آغاز شده است: «البته در میان عالمان این حوزه چند گرایش و رویکرد پدید آمد: ۱... ۲... ۳...». در اینجا یک جمله نقش عنوان را دارد که می‌بایست مطالب و شماره‌گذاری‌های بعدی را پشتیبانی کند، اما متأسفانه علاوه بر مصدری نبودن، نه تنها معرف مطالب ذیل خود نیست، بلکه باعث مزید ابهام نیز شده است و چون هیچ ارتباطی به ماقبل خود ندارد، در نتیجه مرجع ضمیرش معلوم نیست، پیچیده در ابهام است و نمی‌تواند از مابعد خود نیز رفع ابهام نماید.

علاوه بر مصدری بودن، عنوان باید به گونه‌ای انتخاب شود که گویای محتوای مطلب ذیل خود باشد. مثلاً در درس ۱۴ کتاب فرق تسنن دو عنوان اول که عمده مطالب درس را نیز در بر دارد (۷ صفحه از ۹ صفحه) «ابن تیمیه» و «عقاید ابن تیمیه» است بدون اینکه ربط این تیمیه و مذهب سلفیه بیان شده باشد. آن‌گاه در دو صفحه آخر که با عنوان «سلفیه» شروع می‌شود، ربط این تیمیه و سلفیه فهمیده می‌شود. شایسته بود که حداقل عنوان اول این‌گونه بود: «ابن تیمیه مؤسس فرقه سلفیه» تا برای خواننده این سؤال ایجاد نشود که شخص نامبرده چه ارتباطی به مبحث فرق تسنن دارد.

نمونه‌ای دیگر در درس چهارم است که بهتر بود به جای عنوان «تاریخ پیدایش»، عنوان «نحوه پیدایش» استفاده می‌شد و نیز انتخاب عنوان «عقاید قدریه» و «تعبیر متناقض از قدریه» مناسب به نظر می‌رسد. دلیل انتخاب عناوین «معبد جهنی» و «غیلان دمشقی» و بحث مستقل از این دو نام معلوم است تا اینکه در درس بعد یعنی ۶ صفحه بعد معلوم می‌شود این دو از قدریان نخستین بوده‌اند. به جای عنوان «معبد جهنی»، اگر عنوان «قدریه از مسائل قرن اول» یا مثل آن آورده می‌شد، بیشتر گویای مطالب ذیل آن می‌شد. مناسب بود این دو عنوان تحت عنوان قدریان نخستین مطرح می‌شد.

عدم وحدت عنوان اصلی و یکی از زیرعنوان‌های فرعی از دیگر مواردی است که در صحت عنوان شرط است. چون ممکن است عنوانی به صورت عنوان اصلی قرار گیرد و خود دارای زیرعنوان‌هایی باشد. توجه به این نکته ضروری است که اگر یکی از عناوین فرعی، همان عنوان اصلی باشد ایراد بزرگی به وجود آمده است. برای نمونه در درس شانزدهم کتاب فرق تسنن، عنوان اصلی درس «دیوبندیه» است و عنوان فرعی دوم داخل درس بعد از مقدمه نیز «دیوبندیه» است. همین اشتباه در درس هفدهم نیز تکرار شده است؛ عنوان قادیانیه هم عنوان کل درس است و هم عنوان یکی از زیرمجموعه‌های درس که این به عنوان اشتباه بزرگی در همه تحقیقات تلقی می‌شود؛ چراکه اگر همین قسمت فرعی برای تبیین مطلب کافی است پس مطالب بقیه عناوین فرعی برای چیست!؟

گاهی مطلبی بیان شده و عنوان آن بعد از آن آمده است. مثلاً در درس اول فرق تشیع، ذیل معنای لغوی پس از بیان تعریف شیخ مفید از جمله «واژه شیعه چنانچه...» تا آخر وارد تعریف اصطلاحی شده است، در حالی که معنای اصطلاحی پس از آن شروع می‌شود.

موارد متعدد و زیادی را می‌توان به عنوان مصادیق عدم مطابقت عنوان و محتوا در این دو کتاب معرفی کرد که به دلیل اهمیت موضوع به مواردی از آن اشاره می‌شود:

در درس شانزدهم فرق تسنن، مطالب ذیل عنوان مقدمه به تاریخچه بیشتر شبیه است تا مقدمه.

ابتدای درس چهارم فرق تشیع با عنوان «تمایز شیعه از اکثریت» آغاز شده است. این عنوان معنا و مفهوم واضحی ندارد و بعد از مطالعه ذیل آن معلوم می‌شود منظور نویسنده، بیان دلیل «در اقلیت بودن شیعه» است. بنابراین به نظر می‌رسد عنوان باید تغییر کند.

صفحه ۴۴، فرق تشیع تحت عنوان «دوران خلافت امام علی و تشیع» ذیل عنوان کلاس پاراگراف آمده است که پاراگراف اول و نصف پاراگراف دوم ربطی به عنوان ندارد، بلکه مربوط به دوران خلفای سه‌گانه است.

درس ۱۶، فرق تشیع چهار خط آخر صفحه ۱۳۴ و دو پاراگراف اول صفحه ۱۳۵ جزء علل پیدایش نیست، بلکه درباره عاقبت واقفیه است.

درس ۱۹ و ۲۰، فرق تشیع، صفحه ۱۷۵ عنوان «آرا و عقاید» انتخاب شده است، در حالی که «منظور آرا و عقاید احساسی» است.

ذیل عنوان «نظام‌مندی عقاید اصحاب حدیث»، صفحات ۹۴-۹۵، یک پاراگراف درباره اقوال پراکنده اصحاب اثر در باب مسائل اعتقادی صحبت شده و سپس داستان زندگی احمد بن حنبل در بیش از یک صفحه آورده شده است که به نظر می‌رسد با عنوان ارتباط مستقیم یا تناسبی ندارد، ولی در خط آخر به دلیل حفظ ارتباط گفته شده که «احمد در راه نظام‌سازی عقاید اصحاب حدیث تلاش کرده است».

در درس دوم فرق تشیع اولین زیرعنوان درس دوم، «پیدایش شیعه» است، حال آنکه با توجه به مطالبی که ذیل آن آمده است، عنوان «دیدگاه‌های مختلف در پیدایش شیعه» بهتر بود.

عدم توجه در انتخاب عناوین اصلی و فرعی گاهی موجب خلط مباحث می‌شود. برای مثال در صفحه ۷۵ پاراگراف دوم گفته شده: «در دو مبحث اصول پنج‌گانه و امامت و رهبری بیان می‌کنیم»، اما وقتی بیان می‌کند، نه تنها «امامت و رهبری» را در مبحثی جدا نمی‌کند، بلکه به عنوان شماره ششم در ادامه «اصول پنج‌گانه» می‌آورد.

تطابق عنوان با محتوا

اختصاص عناوین در صورتی موجب فهم مباحث و انتقال مفاهیم می‌شود که دلیل انتخاب عناوین یا بسیار واضح باشد یا نویسنده آن را کاملاً توضیح دهد، به گونه‌ای که عنوان مشخص شده با محتوا هماهنگی داشته باشد و حاکی از آن باشد تا خواننده بتواند با خواندن عنوان تا حد قابل توجهی به مضمون مطالب ذیل آن عنوان پی ببرد.

برای نمونه در درس دوازدهم کتاب فرق تسنن آنچه با عنوان «تاریخ پیدایش» به ذهن تبادر می‌کند این است که نویسنده در مقام بیان «نحوه و مراحل شکل‌گیری» است، اما متأسفانه در این کتاب به ندرت ذیل این عنوان به این مسئله اشاره شده است و در این درس نیز ذیل این عنوان به بیان نام مؤسس و نام اساتید او پرداخته شده، بدون اینکه از تشکیل مذهب ماتریدیه صحبتی شده باشد و دو صفحه بعد، یعنی در صفحه ۱۲۹ ذیل عنوان «تاریخ گسترش ماتریدیه» به نحوه شکل‌گیری این مذهب اشاره کوتاهی می‌شود. پس بهتر است به این عنوان به «ابومنصور ماتریدی سمرقندی و اساتید او» تبدیل شود.

عدم تطابق عنوان گاهی به این صورت است که نمی‌توان از عنوان به محتوای ذیل آن پی برد. مثلاً در درس هفدهم فرق تشیع، از صفحه ۱۴۴ الی ۱۴۹، این مسئله کاملاً مشهود است. خصوصاً عنوان «روایات» که مطالب ذیل آن درباره برخورد امام علی (ع) با غالیان است. خوب بود عنوان بهتری مثل «غلو در دوران امام علی (ع)» انتخاب می‌شد.

در مواردی عدم تطبیق عنوان به این صورت است که در محتوای پاراگراف هیچ توضیحی در مورد بخشی از عنوان آن پاراگراف دیده نمی‌شود. برای نمونه در صفحه ۷۵ عنوان «تبیین رابطه ذات و صفات الهی در صفات ثبوتی» آمده است، اما ذیل این عنوان که می‌بایست درباره صفات ثبوتی نیز بحث شود، اصلاً نامی از صفات ثبوتی برده نشده است و این لفظ فقط در عنوان آمده است.

در ضمیمه کتاب «فرق تشیع» سیاق ضمیمه به صورت درس‌های دیگر کتاب است، پس انتظار می‌رود عنوان ضمیمه برای آنها درست نباشد؛ زیرا اگر درس نیست و ضمیمه است، چرا مانند بقیه دروس پرسش‌انتهایی دارد و... و اگر درس است پس چرا ضمیمه نامیده شده است؟!

ذیل عنوان «اندیشه‌های معتزله» (درس ششم صفحات ۷۴ به بعد) عبارت «اندیشه» به جای «اعتقادات» به کار رفته است. آیا این دو بار معنایی یکسانی دارند؟

درس ۱۶، فرق تشیع عنوان دوم بهتر بود اگر «علل پیدایش واقعه» نامیده می‌شد.

ارتباط منطقی عناوین

اگر عناوین اختصاص داده شده با محتوای پاراگراف‌ها هماهنگ باشند، ولی ارتباط آنها با یکدیگر معلوم نباشد و فقط یکسری عناوین به دنبال یکدیگر ذکر شوند، بدون اینکه توضیحی در رابطه با علت انتخاب این عناوین و وجه مشترک آنها بیان شود، مطلب مبهم و برای مخاطب ایجاد سؤال می‌شود و او را سردرگم می‌کند.

برای نمونه در ابتدای درس اول از کتاب «فرق تسنن»، سه عنوان «ملل و نحل»، «فرق مذاهب» و «مکتب و مقاله» بدون هیچ توضیح و تبیینی به دنبال هم ذکر شده‌اند. آیا نویسنده در مقام واژه‌شناسی است؟! خواننده متوجه نمی‌شود که چرا اول «ملل و نحل» آمده است و بعد «فرق و مذاهب» بیان شده است؟ چه ارتباطی میان این سه عنوان وجود دارد؟ شایسته بود به جای آن «تعریف فرق» و «تبیین فرق» گفته می‌شد و ذیل تبیین، به بیان تفاوت آن با ملل، نحل، مذهب، مکتب و مقاله پرداخته می‌شد و اگر مراد نویسنده بیان تعریف و تبیین واژه «فرق» نیست، پس چه هدفی را دنبال می‌کند؟

نمونه دیگر اینکه درس اول کتاب فرق تسنن به مباحث کلیات اختصاص دارد و شامل هشت مبحث است، ولی نمی‌توان فهمید برچه اساسی این مطالب انتخاب شده است و ارتباط آنها با یکدیگر چگونه است!

عدم ارتباط منطقی عناوین گاهی منشأ ایجاد شبهات و سؤالات زیادی می‌شود و کار برای مخاطب مشکل می‌شود. مثلاً در کتاب فرق تسنن درس نهم ارتباط عناوین با یکدیگر معلوم نیست. آیا عنوان «ستیز با کرامیه و حنابله» زیرمجموعه «اشاعره در رویارویی با دیگر مذاهب» است؟ اگر بله، باید معلوم شود و اگر خیر، به چه

دلیل؟ اینکه فقط مذهب حنفی توضیح داده شده و بقیه مذاهب نیامده، معلوم نیست به چه دلیل است! آیا با دیگران در تقابل بوده و بیان نشده است؟ یا اصلاً رویارویی نداشته است؟ که در این صورت باید «ستیز با کرامیه و حنابله» کاملاً جدا شود، حال آنکه ادامه مبحث قبلی است. همچنین عنوان بعدی «برخورد متکلمان معتزلی و امامی با اشاعره» نیز ذیل همان «اشاعره در رویارویی با دیگر مذاهب» است، ولی این ارتباط واضح نشده است.

شماره‌بندی عناوین

از مهم‌ترین اصول برای یک کتاب نظم و ترتیب مباحث آن است و راه کشف این نظم، شماره‌بندی عناوین است. متأسفانه در این دو کتاب به ندرت این مسئله دیده می‌شود که ارتباط عناوین واضح و معلوم باشد. برای نمونه در صفحه ۷۵ از کتاب فرق تسنن آمده است که: اولین اصل از اصول پنج‌گانه اعتقادی معتزله، توحید است و ذیل آن عناوینی به صورت ذیل دیده می‌شود:

تبیین رابطه ذات و صفات الهی در صفات ثبوتی

مخلوق بودن قرآن

تأویل صفات خبری: ۱. تفسیر ظاهری ۲. تأویل و توجیه

انکار رؤیت خدا در قیامت

اما متأسفانه عدم شماره‌بندی باعث شده که این مسئله واضح نشده و معلوم نشود که این موارد زیرمجموعه توحید هستند.

نمونه دیگر در کتاب فرق تسنن، درس تاریخچه فقه است که از صفحه ۱۸۵ شروع شده و تا ۴ صفحه ادامه پیدا کرده است و عنوان‌های «عصرو حنی»، «عصر صحابه» و «عصر تابعین» با اینکه زیرمجموعه «تاریخچه فقه» هستند، اما هیچ نشانه‌ای که این زیرمجموعه بودن را نشان دهد وجود ندارد و خواننده می‌بایست خودش بفهمد، در حالی که با شماره‌گذاری این امر کاملاً تأمین می‌شود. همین امر در درس ۱۹ و ۲۰ از کتاب فرق تشیع نیز تکرار شده است. در انتهای صفحه ۱۶۶ یک خط آمده و پس از آن شش زیرعنوان آمده که معلوم نیست اینها زیرمجموعه چه بحثی هستند. البته با خواندن کامل مطالب این امر واضح می‌شود، ولی از یک کتاب علمی - آموزشی انتظار می‌رود خیلی صریح و واضح باشد و دسترسی به مطالب آسان باشد.

گاهی علی‌رغم توجه نویسنده به ارتباط منطقی عناوین و شماره‌گذاری آنها باز هم در عمل مشکلاتی به چشم می‌خورد. مثلاً در صفحه ۷۵ کتاب فرق تسنن، در شمارش، ذیل عنوان «اصول پنج‌گانه»، عنوان «منزله بین المنزلتین» شماره چهارم است و «امر

به معروف و نهی از منکر» پنجم، اما در توضیحات و عنوان بندی جای این دو عوض می‌شود و این در حالی است که طبق بیان خود کتاب (در پاراگراف دوم) ترتیب بر اساس میزان اهمیت است. این نقض غرض و تناقضی است که معلوم نمی‌کند بالاخره کدام یک با اهمیت تر است!

مدیریت ارجاعات

یکی از مهم‌ترین موارد در ارائه علمی تحقیقات، ارجاعات و منابع مؤلف است. متأسفانه در این کتاب گاهی با وجودی که مطالب به نحو موزون و خوبی بیان شده است، ولی ارجاعات یا انجام نشده است یا ضعیف است یا به درستی ارجاع داده نشده است.

عدم ارجاع

عدم ذکر منبع و بیان مطالب بدون ارجاعات سؤالاتی ایجاد می‌کند. مثلاً اینکه آیا مطالب بیان شده از جانب خود نویسنده است؟ یعنی خود نویسنده در ادوار تاریخی سیر کرده و خبر آورده؟! در غیر این صورت مأخذ این مطلب کیست؟ آیا فرد واحد است یا افراد متعددی هستند؟ مثلاً برای نمونه در کتاب فرق تشیع از صفحه ۲۷ الی ۳۰ درباره نحوه پیدایش شیعه نظرات مختلفی را مطرح کرده است و بعد هم در هفت صفحه به نقد و بررسی آنها پرداخته است، حال آنکه معلوم نیست نظریات بیان شده صرف فرضیه است یا قائل هم دارد؟ و اگر این نظرات فرضیات هستند و قائل ندارند، مطرح کردن بعضی از آنها جز شبهه افکنی چه سودی دارد؟ و اگر قائل دارند چرا معلوم نیست چه کسانی و چه تعدادی قائل دارند؟ چون از ارجاعات که نمی‌توان قائلان آنها را فهمید.

نمونه عجیب دیگر درس دوم «عثمانیه» از کتاب فرق تسنن است که از نظر منابع و ارجاعات، از ضعیف‌ترین دروس دو کتاب شمرده می‌شود. این ضعف در ارجاعات و عدم ذکر منابع به اعتبار مطالب خدشه وارد کرده است. همه مطالب بدون ذکر حتی یک منبع آمده است و کل بحث «خوارج» و «عقاید خوارج» بدون منبع و فقط یک قسمت کوچکی از تاریخ طبری نقل شده است! گویا تمام این تاریخ‌ها و وقایع تاریخی را نویسنده به شخصه درک کرده است و خود شاهد آنها بوده است، والا می‌بایست می‌گفت از چه کسی نقل می‌کند!

بعضی ادعاهای بیان شده اگر منبع نداشته باشد ممکن است اعتبار مطالب و در نتیجه کتاب را زیر سؤال ببرد. مثلاً در صفحه ۴۴ کتاب فرق تشیع تحت عنوان «دوران خلافت امام علی و تشیع»، در برخی موارد، مطالب طوری بیان شده که ضروری است نام افراد برده شود یا استناد مشخص باشد، در غیر این صورت مطلب مبهم می‌شود و گاهی اصلاً قابل قبول نیست. در این موارد متأسفانه با رجوع به پاورقی نیز ابهام برطرف نمی‌شود؛ مثل صفحه ۴۸ انتهای پاراگراف اول که گفته شده: «معاویه در این کارها از برخی صحابه مدد می‌گرفت». در اینجا مطلب ارجاع ندارد و خواننده احتمال می‌دهد دیدگاه خود نویسنده باشد. بنابراین باید با ذکر منبع کلام از ذهن مخاطب رفع ابهام شود تا مخل به مقصود نشود.

کمی منابع

گاهی مطالب مهم و اختلافی است، در نتیجه علاوه بر ذکر منبع، به تعدد دست اول بودن آن هم نیاز است تا ائتمان آن نزد خواننده روشن شود و بتواند آن را بپذیرد، اما در مواردی مثل دروس ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از کتاب فرق تشیع، ارجاعات بسیار کم بوده و منابع مکفی معرفی نشده‌اند.

کم بودن منبع گاهی نقاط قوت مطلب را زیر سؤال می‌برد؛ مثل درس ۱۵ کتاب فرق تسنن که کم بودن منابع و ارجاعات، موجب بودن آن را خدشه دار می‌کند و گاهی به اعتبار مطلب لطمه وارد می‌کند. مثلاً در سه درس

آخر کتاب «فرق تسنن»، به خصوص درس بیستم به وضوح دیده می‌شود که دو صفحه بحث از قیاس، دو صفحه بحث از استحسان و بحث اجماع و تمام آرائی که به امامیه نسبت داده شده است، بدون منبع و ارجاع است که به اعتبار مطالب خدشه وارد می‌کند.

ب) نقد محتوایی

نقد محتوایی به این معناست که جدا از ساختار و ارکان اصلی مقدمه به بحث و بررسی از محتوای علمی و مباحث مطرح شده پرداخته شود. مثلاً اینکه آیا مطالب به نحو درستی پرورش داده شده‌اند، اصل بر موجزگویی است یا توضیح و اضافات؟ آیا مباحث غیر ضروری نیز بیان شده‌اند یا خیر و به طور کلی صحت محتوای مطالب ارزیابی می‌شود.

موجزگویی یا اطاله کلام؟

در بعضی موارد مباحث به نحو کاملاً کارشناسی شده بیان شده‌اند که در عین کامل بودن، اختصار نیز رعایت شده که خواننده در کمترین فرصت کامل‌ترین اطلاعات را به دست می‌آورد، اما در مقابل گاهی مطالب غیر ضروری مورد تبیین واقع شده یا موارد لازم بیش از حد نیاز مطرح می‌شوند.

موجزگویی

برای نمونه مبحث «تاریخ پیدایش لفظ اهل سنت» خیلی موجز و عالی بیان شده است، به طوری که در کمترین وسعت به اکثر مطالب مهم اشاره شده و ترتیب منطقی خوبی دارد.

درس ۱۵، ۱۶ و ۱۷ از کتاب فرق تسنن نیز دارای نظم منطقی مطالب و رعایت ارتباط عناوین است که اطلاعات لازم به صورت مختصر و به نحو موجز و مکفی، به زبانی ساده و روان و در حد وسع این کتاب و در راستای هدف کتاب آمده است که خواننده را بدون خستگی ذهنی به آشنایی با فرقه وهابیت رهنمون می‌شود.

نمونه دیگر از موجزگویی درس نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم فرق تشیع که در مقام معرفی فرقه زیدیه است، بسیار دارای ترتیب منطقی و نظم خوبی بوده و چینش مطالب به گونه‌ای است که خواننده مطالب را به خوبی دنبال می‌کند و بدون اینکه گیج شود و نیاز به مرور مطالب پیدا کند، فرقه زیدیه را می‌شناسد و لذت هم می‌برد. علاوه بر اینها دروس سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم فرق تشیع دروس خوب و کاملی است که نویسنده در عین مختصرگویی به همه مطالب لازم اشاره کرده است و خواننده را سردرگم نمی‌کند. مطالب ضمیمه تشیع نیز مطالبی خلاصه و منطقی هستند.

اطاله کلام

در مقابل گاهی توضیح و شرح و بسط کلام بیش از حد نیاز صورت گرفته است که هم اذیت کننده است و هم اصل مطلب را از دست خواننده خارج می‌کند. ضمن اینکه گاهی مطالب زائد در حد یک پاراگراف است، اما گاهی در حد یک درس است. شرح و بسط غیر معمول گاهی گویای تخصص نویسنده در این موضوع خاص مثل درس هفتم از کتاب فرق تسنن «معتزله» است که همین امر باعث می‌شود اعتبار مطالب مورد خدشه قرار گیرد. به نظر می‌رسد طرح درس هفتم ضرورتی نداشت؛ زیرا امکان داشت که این مبحث را نیز عین مباحث مهم دیگر که به صورت موجز آورده شده بود، خیلی مختصر و در چند خط بیان شود و درس جدید و اختصاصی برای این مطالب تعریف نشود؛ خصوصاً با توجه به اینکه این افراد یکدیگر را رد و نقض کرده‌اند. با این حال چطور می‌توان همه این عقاید مخالف را به معتزله نسبت داد؟!

فرق تسنن» دارد یا نه؟! این در حالی است که فرق مهمی همچون «ماتریدی» و «بهائیه» و غیره در حدود حداکثر ۸ الی ۹ صفحه به آنها پرداخته شده است. این مسئله در درس‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا با توجه به معنای فرقه که در درس اول صفحه ۲۱ آمده است و عنوان کتاب که «آشنایی با فرق تسنن» است، سؤال این است که بحث از «مذاهب فقهی» چه جایگاهی در این کتاب دارد؟! بر فرض وجود ضرورت، آیا ارائه بحث ضمن یک درس کافی نیست و نیاز به طراحی سه درس دارد؟!

ارائه مباحث خارج از موضوع و هدف، مشکل کج فهمی یا عدم درک اهمیت مبحث یا ادراک موضوع و... را نیز به دنبال دارد؛ مثلاً از مطالب درس هفتم کتاب فرق تسنن سؤال مطرح می‌شود که تعیین اینکه هریک از عقاید معتزله (که در درس قبل مفصل بیان شده بود) از ابداعات چه کسی است، چقدر ضروری است و چه دخلی به هدف کتاب که معرفی فرق اهل تسنن است دارد؟

موارد دیگری از این دست وجود دارد:

بیان حدیث افتراق به تفصیل. آیا جای بیان این موضوع در این کتاب است؟ اگر پاسخ مثبت است لازم است ربط مسئله واضح شود تا خواننده دلیل بیان این مطلب را درک کرده و به آن بهای لازم را بدهد.

بیان مهم‌ترین آثار هریک از مذاهب فقهی، به گونه‌ای که از هر کدام به ده مورد اشاره شود (صفحات ۱۹۴ الی ۲۰۱)، خارج از رسالت این کتاب است.

در نقد آراء ماتریدیان ذیل مبحث امامت (صفحات ۱۴۷ الی ۱۴۸) آن قدر اطناب شده است که مطلب اصلی و هدف کتاب نادیده گرفته می‌شود و به اصطلاح بحث از دست خارج شده است.

ابهام در منظور مطالب

در برخی موارد منظور کتاب مشخص نیست؛ یعنی مطلبی بیان شده و به توضیح درباره آن پرداخته شده است. هنگام مطالعه برای خواننده سؤال پیش می‌آید که منظور چیست؟ آیا این مطلب جدیدی است؟ آیا با اصل بحث مرتبط است یا فقط یک ارتباط کوچکی دارد که آن هم ایجاب نمی‌کند این قدر تخصصی وارد بحث شود؟ این نحو خروج از مطلب اصلی و بسط دادن مسائل، موجب ابهام در منظور کتاب شده و مخاطب را با مشکل مواجه می‌نماید. برای نمونه در درس پنجم فرق تشیع معلوم نیست کتاب درصدد بیان زندگی نامه یا معرفی امامان معصوم (علیهم السلام)

نمونه دیگر از اطاله کلام در کتاب فرق تسنن، درس هشتم صفحات ۹۴ الی ۹۵ است که اگر فقط دو خط آخر می‌آمد و داستان زندگی احمد بیان نمی‌شد، هیچ لطمه‌ای به بحث نمی‌خورد، بلکه ارتباط مطالب نیز حفظ می‌شد. نمونه دیگر درس سیزدهم از کتاب فرق تسنن است که معلوم نیست دلیل بیان تمام اعتقادات آن هم به طور مفصل چیست؟ آیا همه مطالب باید می‌آمد یا فقط به نقاط تمایز (مثل پاراگراف آخر صفحه ۱۴۲) اکتفا می‌شد؟!

موارد دیگری نیز وجود دارد مثل درس شانزدهم که کلاً پنج صفحه است، اما مقدمه‌ای و صفحه‌ای برایش آورده شده است یا مطلب «پیدایش مذاهب فقهی» (صفحه ۱۸۸)، فقط اطاله کلام است و بس. درس یازدهم فرق تشیع نیز علی‌رغم چینش خوب و واضحی که دارد، دچار دو اشکال طولانی بودن و تکرار بعضی مطالب است.

گاهی وجود پاراگراف‌های این چنین طولانی، خلاف بلاغت و فصاحت کلام است و خواننده را خسته می‌کند؛ مثل صفحه ۴۴ از کتاب فرق تشیع تحت عنوان «دوران خلافت امام علی و تشیع» که مطلب به درازا رفته است و گاهی اطاله کلام از آن جهت است که مناسبتی میان مطالب وجود ندارد؛ مانند درس هشتم فرق تشیع که هفت صفحه درباره متکلمان بزرگ شیعه مطلب آمده است. در بعضی موارد مثل صفحه ۷۹ در دو پاراگراف اول مطلب به مقدار زیادی طول و تفصیل پیدا کرده است. آیا این همه با «آشنایی با فرق تشیع» چه مناسبتی دارند؟

مدیریت محتوا

در محتوای دو کتاب با وجود نقاط مثبتی که به آن اشاره شد، ایراداتی نیز مشاهده می‌شود. بیان مباحث غیر ضروری، نامعلوم بودن منظور نویسندگان در برخی موارد، فرقه‌انگاری بدون دلیل و تناقض‌گویی از جمله مسائلی است که در این قسمت بررسی می‌شود.

بیان مباحث غیر ضروری

مواردی مشاهده می‌شود که مطلب از اصل بحث منحرف شده و به بیان مطالب غیر ضروری کشیده شده است؛ مثلاً آخر صفحه ۵۴ و ۵۵ محوریت مسئله به جای اینکه روی تعریف مرجئه و تاریخ تطورات مرجئه باشد، روی ابوحنیفه است یا در درس هجدهم که حجم نسبتاً زیادی هم دارد و حدود ده صفحه است، به بیان تعریف مذهب، فقه و اجتهاد پرداخته شده است و بعد از آن به بیان ویژگی‌های فقه و اقسام اجتهاد پرداخته است که معلوم نیست آیا واقعاً این مطالب ارتباطی با موضوع کتاب «آشنایی با

است یا تحولات شیعه را می‌خواهد بررسی کند؟!

دلایل متفاوتی موجب ابهام در منظور می‌شود. گاهی چون منشأ نام‌علوم بودن منظور، عدم عنوان است، برای رفع ابهام فقط کافی است عنوان داده شود. برای نمونه در درس ۱۹ و ۲۰ فرق تشیع ابتدای هر دو درس، دو صفحه مطلب است که معلوم نیست چه هدفی را دنبال می‌کند چون عنوان ندارند.

گاهی عدم مدخل و توضیح مقدماتی برای شروع به مبحث، موجب ابهام در مطلب می‌شود، مانند مطالب صفحه ۱۹۹ کتاب فرق تشیع که خیلی متقن به نظر نمی‌رسند و نیز تمایزی که میان علویان ترکیه و علویان سوریه گذاشته شده است، در درس کامل مشخص نشده است. بحث «علویان سوریه» در درس «نصیریه» و «علویان ترکیه» در درسی جدا آمده است که خوب بود دلیل آن بیان می‌شد، خصوصاً که در میان درس نصیریه یک دفعه به بیان عقاید علویان سوریه در صفحه ۲۱۷ تحت عنوان «آموزه‌ها» پرداخته شده است که خواننده متوجه دلیل آن نمی‌شود.

فرقه انگاری بدون دلیل

در بعضی موارد نام گروه‌هایی به عنوان فرقه مطرح شده است، در حالی که هیچ توضیحی درباره فرقه بودن آن ارائه نشده است و به نظر نمی‌رسد جزء فرقه‌های کلامی باشد. برای نمونه عثمانیه یکی از این موارد است؛ زیرا طبق مبنای کتاب که فرقه عبارت دیگری از مذاهب دانسته شده و مذهب نیز در صفحه ۱۸۴ کتاب سه شرط دارد، آن‌گاه نمی‌توان عثمانیه به معنای طرفداران عثمان را به عنوان یک فرقه نام‌گذاری کرد، بلکه این هم مثل مرجئه در گام‌های نخستین صرفاً سیاسی است؛ خصوصاً که در خط اول درس هم به این مطلب اعتراف شده است. علاوه بر آن در کتب دیگر مثل اصول و تاریخ الفرق، موسوعة المیسره فی الادیان و المذاهب و المذاهب الاسلامیه و بحوث فی الملل و النحل سبحانی فرقه‌ای با این نام معرفی نشده است.

تناقض‌گویی

گاهی به نظر می‌رسد مطالب دارای تناقض هستند؛ مثلاً در پاراگراف اول درس (صفحه ۲۷) فرق تشیع، دو جمله به نظر متناقض پشت هم گفته شده است: «باید شیعه را هم‌زاد اسلام دانست». «پس از رحلت پیامبر اسلام، ... دو حزب متفاوت ... پدید آمد».

در درس هفتم فرق تشیع در صفحه ۷۰ ذیل مورد «۳. نبوت» دو

جمله آمده است: «شیعه معتقد است که بعثت انبیاء همواره واجب است به نحوی که خالی بودن هیچ زمانی از پیامبر جایز نیست» و در دو خط بعد «شیعه اثناعشری همانند سایر مسلمانان به ختم نبوت در حضرت محمد (ص) معتقد است که ...»؛ آیا جمله اول درست است؟ بر فرض صحت آیا این دو با هم متناقض نیستند؟! ممکن است نویسنده به دو نظر کاملاً متناقض اشاره کند، ولی چون ناقل این دو متفاوت‌اند و ارجاع داده شده‌اند مشکلی متوجه نویسنده نمی‌شود، ولی اگر متناقض‌گویی بدون ارجاع باشد، نشان‌دهنده خلط مطالب است.

گاهی تناقض‌گویی به صورت خلط مباحث صورت گرفته است. برای نمونه در کتاب «فرق تسنن» صفحه ۹۷ ذیل بیان اصول اعتقادی احمد بن حنبل، چهاردهمین و آخرین مورد (مورد «ن») «مسح بر خفین در سفر و حضر جایز است». آیا واقعاً این مسئله جزء اصول اعتقادی است؟ یا فقط یک اختلاف فقهی است؟! و اگر این اختلاف فقهی جزء اصول اعتقادی است، چرا اختلافات فقهی دیگر مطرح نشده‌اند؟!!

مدیریت نتیجه

از یک کتاب مفید انتظار می‌رود تا ضمن ارائه دیدگاه‌های مختلف به نقد همه آنها پرداخته شده و نظر موافق یا مخالف اعلام شود و در نهایت ضمن جمع‌بندی نظر نهایی آورده شود. در این دو کتاب معمولاً این اتفاق نیفتاده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود.

۱-۳. ارزیابی دیدگاه‌ها

در این دو کتاب گاهی ادعایی مطرح شده و از آن به سادگی عبور شده است. در این صورت مخاطب منتظر است ببیند آیا ردی بر این ادعا مطرح می‌شود و اگر ردی مطرح نشود ناخودآگاه حکم به پذیرش آن ادعا می‌کند. برای نمونه در درس هشتم، صفحات ۹۴ و ۹۵ از کتاب فرق تسنن معلوم نیست این ادعا مورد پذیرش هست یا نه!

گاهی نیز دیدگاه‌های مختلف بیان شده، اما بدون بیان نظر مختار و بدون ارائه دلیل به توضیح یکی از دیدگاه‌ها پرداخته شده است و این خود حاکی از تأیید نویسنده است، در حالی که شاید منظور این نیست و اگر هم منظور انتخاب همین دیدگاه بوده لازم بود که دلیل انتخاب این دیدگاه توضیح داده شود. مثلاً در درس ۱۷ از کتاب فرق تشیع، ذیل مبحث انواع غلو، اقسام مختلفی ذکر شده، ولی بدون ارزیابی بهترین نوع تقسیم‌بندی و دلیل انتخاب یکی از آنها به بیان یکی پرداخته شده است.

گاهی نیز دیده می‌شود که نظرات مختلفی مطرح می‌شود و بدون انتخاب یکی از آنها رد شده و رها می‌شود. این شیوه نیز مخاطب را بلا تکلیف می‌گذارد. برای مثال در مورد ادوار بندی تاریخی معتزله دوروش ارائه شده است، ولی هیچ کدام ارزیابی نشده است؛ پس معلوم نیست کدام یک مورد تأیید نویسنده است و نقاط قوت و ضعف هر کدام روشن نیست! خواننده هر چند معتقد شود که مثلاً دوره اول بهتر و کامل‌تر به نظر می‌رسد، ولی نیاز به تأیید دارد؛ خصوصاً اینکه یکی از تقسیم بندی‌ها (تقسیم بندی دوم صفحه ۷۰) ایراداتی دارد:

به جای توضیح دوره‌ها و وقایع آن به شمردن اسامی شخصیت‌های هر دوره پرداخته شده است.

در انتهای دوره «شرح و تعلیم» گفته شده: «این دوره نیز همانند دوره قبلی به عصر طلایی معتزله تعبیر شده است»، این جمله غلط است؛ چون دوره قبلی دوره رونق و ظهور بود و دوره رونق و ظهور نمی‌تواند دوره طلایی باشد، مگر اینکه منظور قابلیت تعبیر باشد.

وجه تسمیه دوره انتقال معلوم نشده است.

اگر بنای کتاب بر عدم نقد باشد، باید با ذکر دلیل آن را توضیح دهد و این رویه را در همه جا داشته باشد؛ زیرا نمی‌توان بدون ذکر دلیل متفاوت عمل کند. برای مثال در صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲ در پاراگراف آخر، ذیل مبحث صفات الهی نقدی وارد شده است. با ملاحظه این نقد، این مفهوم به ذهن می‌رسد که تا بدین جا تمام عقاید ماتریدی بدون هیچ نقدی مورد پذیرش است. در غیر این صورت یا اینجا نباید نقد می‌آمد یا در بقیه جاها عدم تأیید می‌آمد تا این شبهه ایجاد نشود.

عدم بیان نقطه نظر نویسنده گاهی موجب شک و تردید در اصل بحث می‌شود؛ مثلاً در کتاب فرق تسنن، درس هشتم، صفحات ۹۴ و ۹۵ تا آخر هم معلوم نمی‌شود آیا نظام مندی‌ای که ابتدا وجود نداشت به وجود آمد یا خیر؟ یا مثلاً در طول مطالعه درس مدام این سؤال مطرح می‌شود که بالاخره عقاید اصحاب حدیث همان عقاید احمد بن حنبل است که به طور کلی موضوع درس قرار گرفته است یا اینکه تمایزاتی دارند؟!

در مواردی ادعای نقد مطرح شده، اما در عمل نقدی صورت نگرفته است. ذیل عنوان عقاید (صفحه ۴۰ فرق تشیع) خط سوم: «ما نیز به پیروی از این بزرگان این دو اندیشه را نقد می‌کنیم. شیخ طوسی...». طبق بیان نویسنده قرار شد خود به نقد بپردازد، اما بیان شیخ طوسی را نقل کرده و بدون اینکه دیدگاه خود را مطرح یا تأیید کند از آن گذشته است.

۲-۳. جمع بندی و نتیجه‌گیری از مباحث

وقتی بحثی مطرح شده و آراء مختلف بیان می‌شود، در نهایت انتظار می‌رود مطالب جمع بندی شده و نتیجه‌گیری شوند تا در نهایت مطلب مفیدی حاصل شود. برای نمونه در درس ۱۴ از کتاب فرق تسنن، ذیل عنوان «سلفیه» بحث درباره تعیین معنای اصطلاحی سلفیه است، اما پس از ذکر حدود ۵ دیدگاه مختلف در این رابطه، مسئله رها شده و بدون نتیجه‌گیری یا تأیید یکی از معانی، مطلب منحرف شده و با مطلبی دیگر درس تمام می‌شود. این امر موجب پراکندگی ذهن مخاطب شده و نتیجه‌گیری توسط او را مختل می‌نماید.

گاهی عدم جمع بندی موجب می‌شود که نویسنده خود به انتهای کار نرسیده و مطلب را ناقص رها کند و متوجه نقصان آن نشود، در حالی که اگر جمع بندی صورت گیرد، هم کمبودها و کاستی‌های کار معلوم می‌شود و هم مخاطب سردرگم نمی‌شود. برای نمونه در درس ضمیمه از کتاب تشیع، در نهایت معلوم

نمی‌شود که سراین فرقه چه می‌آید؟! بله در درس بعد مشخص می‌شود، ولی بهتر بود یا ارجاع به درس بعد داده می‌شد یا اینکه به صورت خیلی مختصر به عاقبت آن اشاره می‌شد.

مدیریت مخاطب

دستورالعمل استاندارد در تألیف هر اثری این است که در هر موضوعی ابتدا به تبیین واژگان پرداخته شود و با در نظر گرفتن سطح علمی و نیاز مخاطبین و با توجه به اصل موضوع و عدم ورود تخصصی به دیگر علوم و با حفظ وحدت رویه در سراسر کتاب مطالب تدوین یابند.

۴-۱. تعیین سطح مخاطب

عدم تعیین مخاطب و یا عدم وفاداری به سطح علمی مخاطب، مشکلات جدی را به دنبال خواهد داشت. مثلاً در بسیاری از موارد این دو کتاب به نظر می‌رسد سطح علمی مخاطبان یا در نظر گرفته نشده است یا وحدت رویه در مخاطب‌شناسی رعایت نشده است. برای نمونه گاهی به نظر می‌رسد مخاطبان افراد کاملاً بی‌اطلاع از مباحث کلامی، تاریخی و اعتقادی هستند، ولی گاهی مثل بحث «صفات ثبوتیه» در صفحه ۷۶ و «کمون و بروز و طفره» در صفحه ۸۷ مخاطب یک فلسفه‌دان تلقی شده است.

عدم اشراف نویسنده بر سطح علمی کتاب و خارج شدن او از محدوده مشخص، قطعاً منجر به سردرگمی و عدم فهم مخاطب خواهد شد که به طور حتم مورد دلخواه وی نیست.

۴-۲. تعریف و تبیین واژگان

از نکات مهم در هر تحقیق و تألیفی این است که مؤلف تمام واژه‌ها را معناشناسی کرده، تعریف نموده و تبیین کند. از مهم‌ترین واژه‌هایی که باید تبیین شود، واژه‌های موجود در عنوان کتاب یا مقاله است. نمونه مثبت آن در درس اول از کتاب فرق تشیع دیده می‌شود که مؤلف پس از ذکر معنای لغوی به معنای اصطلاحی پرداخته و پس از آن معانی مختلف را ارزیابی کرده است.

عدم ارائه تعریف از واژه‌های عنوان کتاب و بیان تمایز آن با دیگر واژه‌های معادل، ضربه بزرگی به مقصود زده و مخاطب کتاب را با مشکلاتی مواجه می‌نماید. برای نمونه در این دو کتاب مورد بحث، واژه «فرق» جزء عناوین اصلی محسوب شده و مخاطب قبل از هر چیز نیاز دارد که معنای مورد نظر از این واژه را بداند. پس در درس اول فرق تسنن بهتر است که اصل تعریف روی کلمه «فرق» که عنوان کتاب است متمرکز شود و بار معنایی بقیه الفاظ مشابه با آن مقایسه شود. علاوه بر آن «ویژگی فرقه» نیز نیامده است. در مقابل به حدیث افتراق که ارتباط مستقیمی با موضوع ندارد زیاد پرداخته شده است یا تعریف «مذهب» اصلاً نیامده است در حالی که شایسته است حداقل یک مورد از تعاریف موجود و تعریف ارتکازی ذهن نویسنده ذکر شود یا حداقل تفاوت فرقه با مذهب بیان شود. البته تعریف مذهب در درس ۱۸ آمده است، اما اگر کتاب می‌بایست به بحث از مذاهب بپردازد که لازم است در مبحث تعاریف، مذاهب تعریف شوند و اگر کتاب فقط به بیان «فرق» اختصاص دارد، پس این سؤال مطرح می‌شود که اولاً تفاوت فرق و مذاهب در چیست و ثانیاً چرا مذاهب فقهی در آخر کتاب به طور کامل مطرح شده‌اند؟ مناسب آن چیست؟

بیان و توضیح مکفی

در بیان و توضیح مطالب مهم است که هم توضیحات کم و غیرقابل درک نباشد و هم زیاد و خسته‌کننده نباشد، اما در این دو کتاب گاهی توضیحات لازم از قلم افتاده‌اند. برای نمونه در صفحه ۷۵ ذیل عنوان اول (تبیین رابطه ذات و صفات الهی در صفات ثبوتی) سه رابطه «عینیت»، «نیابت» و «احول» نام برده شده است، ولی فقط درباره «احول» توضیح داده شده است و به دلیل عدم ذکر دلیل اینکه چرا فقط یکی

از سه واژه تعریف شده است، به نظر ترجیح بلامرجه می‌رسد.

از موارد دیگری که به نظر می‌رسد از قلم افتاده است اینکه در کتاب فرق تسنن درس دوازدهم تحت عنوان «روابط ماتریدیان با سایر فرقه‌ها»، ارتباط ماتریدیان با شیعه بیان نشده است. حال یا اصلاً روابطی نداشته‌اند یا روابط مناسبی نداشته‌اند و یا...؛ به هر حال حداقل اشاره به آن مناسب به نظر می‌رسد.

این مسئله گاهی به واقعیت خدشه وارد می‌کند و اگر کتاب جنبه اعتقادی هم داشته باشد، ممکن است حتی مخاطب را دچار شک و تردید در اعتقاداتش نماید. برای مثال در درس هفتم فرق تشیع، ذیل عقاید شیعه اثنا عشری توضیحاتی آمده است. این مسئله حساس است و نمی‌توان با این ادعا که نویسنده نمی‌خواهد جانب‌داری کند از کنار مسئله رد شود، بلکه یا باید به طور کل گفته شود که نویسنده در مقام دفاع از هیچ اعتقادی نیست یا اگر قرار است از عقاید دفاع شود، باید حق مطلب ادا شود و با ارجاع به منابع اصیل شیعه این کار انجام شود. چنانچه برای هر فرقه و مذهب دیگری باید همین مسئله مورد توجه باشد، ولی متأسفانه با اینکه مصنف وارد دفاع شده، استدلال‌ات ضعیف و سطحی بیان شده و دلایل ناقص و گاه به نظر اشتباه است. مثلاً قسمت «۱.۴»

در مقابل گاهی توضیحات بیش از حد نیاز و ملال آور شده‌اند. مثلاً در کتاب فرق تسنن درس چهاردهم، مطالبی که ذیل عنوان «عقاید ابن تیمیه» آمده است خسته‌کننده و بسیار طولانی شده است.

۴-۴. ورود تخصصی به دیگر موضوعات

عدم نظارت بر پابندی به موضوع کتاب از دیگر معضلاتی است که در این کتاب مشاهده می‌شود. در کتابی که به عنوان درس نامه تدوین می‌شود شایسته است که دروس دارای انسجام باشند؛ یعنی دروس به گونه‌ای طراحی شوند که بدون ملال‌آوری خواننده را به هدف اصلی برساند، اما در این کتاب بعضی دروس بسیار تخصصی به علم رجال پرداخته‌اند (مثل درس هفتم و یازدهم) و بعضی بسیار تخصصی به بیان علم کلام پرداخته‌اند (مثل درس ششم و دهم)، این در حالی است که کتاب در مقام معرفی تمام فرق شیعه و اهل سنت است و نیازی به ورود تخصصی در حوزه اعتقادات و رجال فرق نیست و حداقل می‌بایست به معرفی اجمالی برخی اعتقادات متمایز آنها بپردازد. این اختلاط مباحث موجب می‌شود که روح کتاب قابل دستیابی نباشد و خواننده در انتها به این نتیجه می‌رسد که یا نویسنده فقط به جمع‌آوری پرداخته نه تألیف یا اینکه نویسنده کتاب فرد واحدی نبوده و نویسندگان نیز هر کدام با مبانی خود و با توجه به تخصص، علایق و سلیقه خود مطالب را جمع‌آوری نموده‌اند و در نتیجه وحدت رویه در تدوین دروس وجود ندارد.

ج) نقد نگارش

کتاب به لحاظ رسم الخط و نگارش نیز ایرادات زیادی دارد. عمده ایرادات کتاب در این زمینه عبارت است از: عدم رعایت دستور زبان فارسی، ارجاع نادرست ضمائر، استفاده نادرست از علائم نگارشی، جملات و عبارات نامأنوس و طولانی و عدم رعایت وحدت رویه نگارش در طول متن. به دلیل جلوگیری از اطناب در نوشتار از آوردن مصادیق این موارد می‌گذرم. امید است این نوشتار در بهبود بخشی به چاپ و انتشار متون درسی دینی مؤثر باشد.